

مقدمه مصحح

به نام خداوند جان و خرد

ترجمه قرآنی که پیش چشم شماست برگردانی است از سوره مائده، که از نگاه ترجمه با قرآن قدس هم‌خوانی دارد و با همه کوچکی حجم، بسیاری از واژه‌ها و ساختها و دگرگونی‌های آوایی ویژه زبان حوزه سیستان را در خود نگه داشته است. خواننده‌ای ناآگاه از این گونه زبانی، با تراشیدن و پاک کردن ترجمه و دست بردن در واژه‌ها، کوشیده است ترجمه را چنانکه خود او می‌خواهد از آب درآورد که خوشبختانه همه جا موفق نبوده است. خواندن واژه‌ها و پی بردن به صورت اصلی واژه‌ها و ساختها در این موارد دشوار بود، اما با بهره‌وری از تجربه قرآن قدس و شناخت و آگاهی از واژه‌ها و کاربردهای گوناگون آن، توانستم متن را در حد توان به صورت پیشین آن درآورم.

در پیش‌گفتار قرآن قدس درباره گونه فارسی سیستانی و ناهم‌خوانی‌های آن با زبان فارسی معیار سخن گفته‌ام و هم‌خوانی واژگانی و ساختاری و آوایی آن را با زبان پهلوی ساسانی نشان داده‌ام. افزون بر بیست سال از آغاز آن پژوهش و هجده سال از برآمدن قرآن قدس از چاپ می‌گذرد. در این سال‌ها در جست و جوی پرسشهایی

بوده‌ام که در آن کتاب طرح کرده بودم؛

۱- آیا روزگار شکل‌یابی و ترکیب چنین گونه‌های زبانی به پیش از اسلام می‌رسد؟

۲- آیا می‌توان گفت که پس از اسلام نیز زبان فارسی میانه یا شاخه‌ای از آن در حوزه زبانی مترجم فعال بوده است؟

۳- با توجه به اینکه هر متنی از جمله ترجمه‌های قرآن در پاسخ به نیاز یا ضرورتی اجتماعی فراهم می‌آمده است، آیا آشنایان به زبان این ترجمه به جز سیستان، در چه حوزه جغرافیائی می‌زیسته‌اند؟

۴- آیا مشخصات تاریخی، اجتماعی، سیاسی و دینی حوزه سیستان تا چه روزگاری می‌توانسته است با ادامه زندگی چنین گونه زبانی سازگاری داشته باشد؟

۵- آیا از راه پژوهش و بررسی متن‌های فارسی می‌توان موقع و مقام مشابهی برای گونه‌های دیگر، در روند تکاملی زبان فارسی جستجو کرد؟

[قرآن قدس، ص هفتاد و یک]

در اینجا کوشیده‌ایم که به پاره‌ای از پرسش‌های بالا پاسخ دهیم تا حوزه زبانی سوره مائده و قرآن قدس را بهتر بشناسیم. نویسنده تاریخ سیستان این چنین روایت می‌کند:

یعقوب فرا رسید و بعضی از خوارج که مانده بودند ایشان را بکشت و مالهای ایشان برگرفت. پس شعرا او را شعر گفتندی به تازی:

قَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ أَهْلَ الْمِصْرِ وَالْبَلَدِ

بِمَلِكِ يَعْقُوبِ ذِي الْإِفْضَالِ وَالْعَدَدِ ...

چون این شعر برخواندند او عالم نبود درنیافت، محمدبن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود، پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت، و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت. [تاریخ سیستان، ص ۲۰۹ - ۲۱۰]

برخی از زبان‌شناسان و دانشمندان بر پایه این گفته، چنین گمان برده‌اند که یعقوب لیث صفار، در سال ۲۵۴ هجری، زبان فارسی دری را زبان رسمی کرد. دکتر محسن ابوالقاسمی در تاریخ زبان فارسی، می‌نویسد:

«... در سال ۲۵۴ هجری، یعقوب لیث صفار، دولت مستقل ایران را در شهر زرنج سیستان تأسیس کرد و زبان فارسی دری را زبان رسمی کرد که این رسمیت تاکنون ادامه دارد.» [تاریخ زبان فارسی، ص ۲۷۷]

در این یادداشت می‌خواهیم دریابیم که:

۱- آیا یعقوب لیث حکم به رسمی شدن کدامین یک از گونه‌های زبان فارسی سیستان داده است؟

۲- آیا زبان نوشتاری و گفتاری امروزین ما دنباله همان زبانی است که یعقوب آن را زبان رسمی دانسته و خواسته است؟

۳- آیا حکم یعقوب لیث که امیری سیستان را داشته، می‌توانسته است بر همه حوزه‌های حکومتی دیگر جاری و روان شود؟

برای آگاهی از پاسخی درست درباره چگونگی شکل‌گیری گونه‌های زبان فارسی در سیستان باید بگوییم که پس از آمدن اعراب به ایران، حوزه مرکزی شهریار ساسانی شکسته شد و در شماری از حوزه‌های جغرافیائی ایران، حکومت‌های ملوک‌الطوایفی و کوچک پا گرفت.

در هریک از حوزه‌های حکومتی کوچک و کوچک‌تر، زبان‌ها و گویش‌های محلی جان گرفتند و با فارسی دری و خط و زبان عرب آمیختند. اما نوشته‌های فارسی نشان می‌دهند که همه حوزه‌های جغرافیائی به یک اندازه از زبان فارسی دری و زبان عربی و زبان‌ها و گویش‌های دیگر ایرانی سود نبردند؛ که اگر یکسان بهره گرفته بودند، زبان همه حوزه‌ها یک گونه بود. اما زبان برخی از حوزه‌های جغرافیائی با اثرپذیری از مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رنگ تازه‌ای به خود گرفت.

در شماری از حوزه‌های جغرافیائی، گویش‌ها و حتی لهجه‌های محلی قد راست

کردند و سر برافراختند و در جای یکی از گونه‌های زبان فارسی جلوه‌گر شدند. متون حوزه‌ای رنگ محلی گرفت و بسیاری از گونه‌های گفتاری زبان فارسی برای توانمند کردن گونه و گویش آن حوزه با زبان نوشتاری فارسی در هم آمیخت. حتی در حوزه‌ای مثل ماوراءالنهر، گونه فارسی ماوراءالنهری در همه شهرهای آن مثل بخارا و سمرقند و فرغانه یکسان نبود و زبان این حوزه‌ها تفاوت‌های واژگانی و ساختاری و آوایی با هم داشتند.

حوزه‌های دیگر زبان فارسی هم تقریباً چنین وضعی را داشت؛ هم‌چنانکه نمونه‌ها و متن‌های بازمانده از حوزه سیستان هم، به خوبی و روشنی کاربرد گونه‌های متفاوتی از زبان فارسی را در آن حوزه نشان می‌دهند، و شاید به جرأت بتوان گفت که در هیچ یک از حوزه‌های زبانی فارسی، تفاوت گونه‌های زبانی فارسی به اندازه حوزه سیستان نیست. ناهم‌خوانی و ناهم‌گونی زبانی، میان نوشته‌های محدود و کم‌شمار بازمانده از گونه فارسی سیستان بدان اندازه است که در این گفتار نمی‌گنجد مگر اشاره‌ای بکنیم و بگذریم.

تاریخ سیستان و احياء الملوک و مهذب الاسماء و قرآن قدس و سوره مائده چند کتاب شناخته از حوزه سیستان‌اند. از بررسی در زبان این کتاب‌ها دریافتیم که شمار واژه‌ها و کاربردهای گویشی در دو کتاب تاریخ سیستان و احياء الملوک بسیار کم و محدود است. اما در کتاب مهذب الاسماء، در سنجش با دو کتاب پیشین، واژه‌های محلی تابش و نمودی فراوان‌تر و بیشتر دارند که در جای خود درخور کندوکاو و بحث است. اما قرآن قدس و سوره مائده زبانی ویژه و جدا از این سه کتاب دارند. هرچند شماری از واژه‌های سیستانی در همه این کتاب‌ها مشترک است.

زبان قرآن قدس یکی از نزدیکترین گونه‌های زبان فارسی به زبان پهلوی ساسانی است و به جرأت می‌توان گفت که در میان مجموعه متون شناخته و در دسترس زبان فارسی هیچ کتابی را نمی‌شناسیم که تا به این اندازه واژه‌ها و به ویژه ساختار زبان پهلوی را در خود نگه داشته باشد.

فراموش نکنیم که ما دربارهٔ زبانی گفت و گو می‌کنیم که یعقوب لیث در میانهٔ قرن سوم در حوزهٔ سیستان و شاید ایران آن را به عنوان زبان رسمی شناخته و شناسانده است.

نگارندهٔ این یادداشت بر پایهٔ پژوهش‌هایی که داشته است بر این باور است: زبانی که یعقوب لیث خواسته است زبان رسمی باشد، زبان تاریخ سیستان و احياءالملوک و حتی مهذب‌الاسماء نیست، بلکه با قرائن و دلایلی چند می‌توان نشان داد که این، زبان قرآن قدس و سورهٔ مائده است که می‌تواند از نگاه یعقوب در سال ۲۵۴ در جایگاه زبان رسمی قرار گیرد.

در اینجا تنها چند قرینه را برای اثبات این گفته می‌آورم:

زبان تاریخ سیستان، زبانی است نزدیک به زبان معیار، که به احتمال در میانهٔ قرن پنجم در آن حوزه کاربرد داشته است و نمی‌تواند با زبان میانهٔ قرن سوم چندان نزدیکی داشته باشد. مهذب‌الاسماء و احياءالملوک هم که از نظر زمانی با روزگار یعقوب قرن‌ها فاصله دارند می‌ماند زبان قرآن قدس.

در این تردیدی نداریم که زبان قرآن قدس هم‌چون حلقه‌ای است میان زبان پهلوی ساسانی و زبان فارسی نو، که به احتمال زیاد به دلایل سیاسی و اجتماعی در همان حوزهٔ سیستان شکل گرفته است نه جای دیگر. از این روی این گونهٔ زبانی می‌تواند در همان روزگاران یعقوب، گونه‌ای از زبان گفتاری مردم سیستان بوده باشد، که اگر نمی‌بود در دوره‌های بعد قرآن را به آن زبان ترجمه نمی‌کردند، چرا که ترجمه‌های محلی و گویشی تنها برای مردم همان سامان شکل می‌گیرد.

از این روی چنین به نظر می‌رسد که زبانی که یعقوب خواستار رسمی شدن آن بوده است همان زبان قرآن قدس باشد که رنگ ملی و میهنی دارد و می‌تواند برخاسته و مایه گرفته از کشاکش‌ها و افت و خیزهای سیاسی و مذهبی حوزهٔ سیستان باشد و شاید نهالی است که به دست موبدان نومسلمان و یا گروه‌های دیگر ایرانی، که دشمنِ مرکزیتِ خلافتِ بغداد بودند، نشانده شده و بالیده است و یا دست کم

زبانی بوده است که از پشتیبانی زردشتیان ساکن در سیستان برخوردار بوده است. برای روشن شدن این نکته باید از حرکتهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی سیستان به خوبی آگاه شد، آن را دنبال کرد و سال به سال نهضت‌ها و خیزش‌های مردمی آن حوزه را پی گرفت. آمدن خوارج و غلاة را باید شناخت و به دنبال آن فراهم آمدن زردشتیان را باید به خوبی دید و بررسی کرد و از دیگر نحله‌ها و شیوه‌های مذهبی که در آنجا جان گرفتند باید آگاه شد، تا دریافت که چگونه زبان قرآن قدس از میان آن مردمان سر بیرون آورد و قد برافراخت، تا نمود و نمونی برای نوعی رویارویی با زبان عربی و روی گردانی از مرکزیت بغداد باشد.

نکته دیگری که می‌خواستیم در این کندوکاو به بررسی آن پردازیم این بود: آیا زبان نوشتاری و گفتاری امروزین ما دنباله همان زبانی است که یعقوب آن را زبان رسمی خواسته و دانسته است؟

شرح چگونگی شکل‌گیری زبان فارسی امروز یا زبانی که امروز به عنوان زبان فارسی معیار می‌شناسیم بسیار بلندبالا خواهد شد، اما می‌توانیم درباره زبان تاریخ سیستان و احیاءالملوک و مهذب‌الاسماء که در حوزه سیستان نوشته شده‌اند سخن بگوئیم. تاریخ سیستان و احیاءالملوک را می‌توان از کتاب‌هایی دانست که به زبان معیار نوشته شده‌اند، اما گاه‌گذاری نویسندگان آنها شماری از واژه‌های محلی را در آنها به کار گرفته‌اند، که این تعداد بسیار محدود است. اما کتاب مهذب‌الاسماء که فرهنگی عربی به فارسی است در برابرگذاری‌های خود، از بسیاری واژه‌های حوزه‌ای فارسی سیستانی بهره برده است که شماری از آنها حتی در گونه گفتاری و شاید نوشتاری امروزه سیستانی هم کاربرد ندارند. از این روی نمی‌توان پذیرفت که زبان امروزین فارسی دنباله زبان کتاب مهذب‌الاسماء باشد.

می‌ماند دو کتاب تاریخ سیستان و احیاءالملوک، اگر واژه‌های گویشی این دو کتاب را ندیده بگیریم، این دو کتاب هم مانند بسیاری از نوشته‌های نثر قدیم خواهد شد، که به زبان معیار آن روزگار نوشته شده‌اند، که البته با زبان معیار امروزین ما از نظر

ساخت صرفی و نحوی چندان تفاوتی ندارند، اما از دیدگاه واژگان متفاوت‌اند. اما نکته‌ی اساسی این است که این دو کتاب از قرن پنجم به بعد نوشته شده‌اند و اگر قرار باشد که تصور کنیم زبان فارسی امروز ما متأثر از تاریخ سیستان و اchiاءالملوک است، می‌توانیم بپذیریم که زبان امروز ما دنباله‌ی زبان تاریخ طبری و سیرالملوک و قابوسنامه هم باشد، با علم به این نکته که این دو کتاب در روزگار یعقوب لیث نوشته نشده‌اند. از این روی به گمان نگارنده این یادداشت بهتر است که همان زبان قرآن قدس و سوره‌ی مائده را زبان گفتاری و نوشتاری روزگار یعقوب بدانیم. البته قرائن دیگری هم برای اثبات این نکته داریم.

و اما پرسش دیگر برای پاسخی دیگر، آیا حکم یعقوب، که امیری سیستان را داشته می‌توانسته است برای رسمی کردن و جاری کردن زبان فارسی حوزه‌ی خودش در همه‌ی حوزه‌های حکومتی روان باشد؟

نگارنده بر این باور است که زبان نمی‌تواند به حکم حاکم و فرمان حکومتی زنده شود و بمیرد، از این روی پذیرفتنی نیست که زبان برگزیده‌ی یعقوب، بتواند زبان همه‌ی حوزه‌های حکومتی و ملوک‌الطوایفی آن روزگار بشود، جدا از آنکه روند ساخت‌یابی زبان فارسی در بسیاری از حوزه‌های دیگر زبان فارسی متفاوت با حوزه‌ی سیستان بوده است و بی‌تردید هیچ یک از حوزه‌های حکومتی حاضر نبوده‌اند که زبان خود را رها کنند و به زبان حوزه‌ای دیگر، خواه سیستان یا جای دیگر، سخن بگویند.

در پایان این یادداشت باز باید تکرار کنم که زبان نهادی اجتماعی است که می‌تواند با حرکت‌ها و جنبش‌ها و خیزش‌های هر حوزه تغییر کند و دگرگون شود. زبان حوزه‌ی سیستان هم بی‌گمان از مجموعه‌ی حرکت‌های دینی، سیاسی و فرهنگی متأثر شده است. وجود آتشکده کرکوی و در کنار آن زردشتیان، آمدن خوارج و غلایه و مطو‌عه و دیگر گروه‌های مذهبی مخالف با حکومت بغداد، از حوزه‌ی سیستان، مرکزیتی قوی و توانمند علیه حکومت تازیان درست کرده بود، که به هر قیمت خواستار بر جای

ماندن و پایداری نمادهای فرهنگی ایران و زبان و آئین‌های این سرزمین گسترده بود. شاید بتوان گفت که زبان قرآن قدس و سوره مائده به عنوان نمادی فرهنگی از آن روزگاران بر جای مانده است و این حاصل کوششها و جان‌فشانی‌ها و تن به مرگ و نیستی سپردن‌های نیاکان ما برای حفظ این نهاد اجتماعی و طبعاً سرزمین ایران بوده است و می‌توان گفت که اگر زردشتیان آن حوزه از جان و مال خویش دریغ می‌کردند، بی‌تردید زبان پهلوی ساسانی در قرآن قدس و سوره مائده و شاید متن‌هایی دیگر نمود نمی‌یافت و جان نمی‌گرفت و به دست ما نمی‌رسید، هم چنانکه نمی‌توانست زبان گفتار مردم سیستان باشد. یاد آن مردان مرد و دلاوران را در پایدار نگاه داشتن آن زبان گرامی می‌داریم. ایدون باد ایدون‌تر باد.

فایده دیگر آوردن این نمونه‌ها برای آن گروه از خوانندگان قرآن قدس است که در وجود چنین گونه‌ای از زبان فارسی قرآن قدس تردید کرده بودند و باور نداشتند که زبانی با این ویژگی‌ها در حوزه‌ای از ایران یعنی سیستان کاربرد داشته است و در قرآن قدس و سوره مائده بازتاب پیدا کند.

برای بهره‌وری بیشتر از این پژوهش، پاره‌ای از واژه‌ها، ساختارهای ویژه و دگرگونی‌های آوایی این متن را می‌آوریم. گفتنی است که شماری از این کاربردها در قرآن قدس هم آمده است.